

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Historical

تاریخی

نویسنده: زنده یاد دکتر عینعلی بنیاد
بازتایپ و ارسال از: دیپلوم انجنیر نسرین معروفی
۱۹ دسمبر ۲۰۱۴

پرولتاریای سراسر جهان متحد شوید!

خلقهای اسپر و ستمکش جهان متحد شوید!

تاریخچه

مبارزات سیاسی گذشته

(از سردار هاشم تا یوسف سردار شده)

۵

شروع انتخابات دوره هشتم شورا و آغاز مظاهرات انتخاباتی در کابل:

اکثریت اهالی کابل نظر به فعالیت های خوب پارلمانی **محمودی** فقید و آقای **غبار** آرزو داشتند تا دوباره آنها را به پارلمان (شورا) بفرستند.

روشنفکران خاصاً محصلان و اهالی کابل با وجود مداخله حکومت، مظاهره شاندار را به طرفداری وکلای شورا برپا کردند. شعار های عمده آنروز یعنی اولین روز انتخابات شورای دوره هفتم چنین بود. "زنده باد **محمودی** و **غبار**" "مردم باد **شعاع** و **حسن**"

میر علی اصغر شعاع مدیر دایرة المعارف آنزمان و **محمد حسن ملک اصغر** از طرف صدراعظم شاه محمود در مقابل **محمودی** و **غبار** تحریک و تشویق گردیدند تا خود را برای دوره هشتم کاندید نمایند. شکل انتخابات نیز عوض شده بود. به قاضی ها، مأمورین، پولیس و بزرگان و موسفیدان مرتجع هر محل و هر ناحیه هدایت داده شده بود تا برای آقای **شعاع** و **ملک اصغر** رأی جمع کنند و اسامی رأی دهندگان برای **محمودی** و **غبار** را به کاغذ های **شعاع** و **حسن** درج کنند. روشنفکران و اهالی از این رویه و مداخله علنی حکومت خشمگین شدند و مظاهره برپا کردند. حوالی ده بجه روز انتخابات دوره هشتم، مظاهره چیان از علی آباد و خواجه ملا در حصه شاه دوشمشیره با محصلان فاکولته حقوق یکجا شدند و به طرف حوزه انتخاباتی چنداول روان گردیدند. چند نفر از مشاهدین رسمی داکتر و **غبار** که ورقه مشاهده و نظارت رأی گیری را داشتند از طرف فرقه مشر متقاعد آنوقت و پسانتر سناتور انتصابی شاه [جعفر خان] به همکاری عطاءالله سرمأمور پولیس و اوباشان آنزمان از صحنه فعالیت جدا ساخته شدند.

هنگامی که مظاهره چیان به ناحیه قرتای چنداول رسیدند نظر به امر **جعفر** و سرمأمور **عطاءالله** قمار بازان، اوباشان و پولیسان مخفی بی دریشی واداشته شدند تا در مقابل مظاهره چیان سنگ و کلوخ پرتاب نمایند و در نتیجه مظاهره چیان را مانع شدند تا در حوزه انتخاباتی مسجد قرتای چند اول داخل گردند. مظاهره چیان کدام پلاکاتی که روی آن شعار نوشته می بود در دست نداشتند و اما به وقفه شعار **مردم باد حسن** و **شعاع** و زنده باد **محمودی** و **غبار** را می دادند در

ضمن شعار های ذیل نیز داده می شد. "مرده باد خابین مملکت" "زنده باد خدمتگاران خلق" و "زنده باد خدمتگاران وطن" "مرده باد انتخابات سرکاری".

سیل مظاهره از جاده میوند به کوچه های شوربازار و کوچه حضرتها سرزیر شد و در حوزه های انتخاباتی داخل شدند. بعضاً کاغذ های رأی دهندگان برای شعاع و حسن را به زور گرفته پاره پاره می کردند و مداخله حکومت را افشاء می کردند. سخنگویان مظاهره نیز به کلی محدود بودند گویا تمام سخنان، بیانات درهم و برهم ببرک محصل فاکولته حقوق خلاصه می شد و حتا بعضی اوقات خنده دار هم می شد خصوصاً هنگامی که ببرک به اصطلاح بیانیه خود را با کلمات "ملت من..." شروع می کرد در آن زمان بسیار جوانان آرزو داشتند حرف بزنند اما به صورت مرموزی ممانعت به عمل آورده می شد. خلص کلام تمام سخنرانیها در مظاهره در انحصار ببرک درآمده بود و تمام سخنان او نیز روی انتخابات آزاد می چرخید.

مظاهره چیان حوالی ۱۲ ظهر به حوزه انتخاباتی نزدیک مأموریت پولیس شهرنو رسیدند و ببرک به حیث "سرغنه" به چاردیواری مأموریت پولیس شهرنو داخل و مظاهره چیان نیز در آنجا داخل شدند و همین که داخل محوطه شدند، دروازه آن بسته شد و مظاهره چیان محصور ماندند. در آزمون ببرک زیادتر فعال معلوم می شد حتا در حوالی ساعت سه همان روز همراه عطاءالله سرمأمور پولیس برخورد زبانی هم کرد اما عطاءالله بنا بر شناخت قبلی و شناسائی با پدر ببرک در مقابلش از حوصله کار گرفت. از طرف مظاهره چیانی که بیرون مانده بودند نان خشک و بعضی خوراکیه خریداری و به مظاهره چیان تسلیم داده شد.

حوالی ساعت چار الی چارنیم عصر دروازه محوطه سرمأموریت پولیس شهرنو در اثر اصرار زیاد مظاهره چیان باز گردید و مظاهره چیان برآمدند و بار دیگر با جوانانی که بیرون محوطه مانده بودند، دوباره پیوستند و به مظاهره خود ادامه دادند. سرکهای خامه آنوقت شهرنو را عبور کردند و از چاراهی صدارت به سینمای کابل (تعمیر قدیم) و از آنجا به طرف معاینه خانه محمودی فقید در وسط جاده "نادر شاهی" رسیدند. مظاهره چیان در مقابل معاینه خانه توقف کردند و شعار های زیاد دادند.

داکتر محمودی فقید در پیش برنده معاینه خانه آمد. در بیانیه خود از زندگی محنت بار فامیلی و دوران تحصیل خودش شمه ای تذکار داد و ضمناً اظهار کرد که اکثر اوقات بعد از چاشت که از مکتب فارغ می شده به لبلبو فروشی می پرداخته است که این خود بیانگر آنست که وی حقیقتاً به صورت عمیق از دردهای مردم غریب آگاه بود و سپس آرزوی سرشار خود را برای خدمت به مردم بینوا و ستمکش با چشمان پراشک بیان نمود و با یک روحیه سرشار از ایثار و فداکاری گفتار خود را ختم کرد. بعد از استقبال گرم مردم و چک چکهای فراوان دوباره در معاینه خانه خود رفت و مظاهره چیان از راه پل خستی رهسپار جاده میوند گردیدند. از میدانی "سپاهی گمنام" که آبد میوند در آن وقت ساخته نشده بود گذشته پیش روی اداره جریده وطن در ۳۰۰ متری "سپاهی گمنام" توقف نمودند و در آن وقت آقای غبار از طبقه بالای اداره جریده وطن ظاهر گشتند و بیانیه ای ایراد نمودند.

سخنان آقای غبار که بسیار آرام روی آزادی انتخابات بود نیز با چک چکهای فراوان پایان یافت و متعاقباً ببرک در سر بام یک موتر تیزرفتار بالا شده و با چند جمله مختصر "همکاری" خود را به طرفداری وکالت آقای غبار و محمودی اظهار کرد.

چگونگی فعالیت ببرک "کارمل" و بعضی جوانان دیگر در انتخابات دوره هشتم شورا :

چند هفته قبل از انتخابات دوره هشتم چند جوان فاکولته حقوق مصرانه کاندید شده بودند که به طرفداری آقای غبار و داکتر محمودی فعالیت نمایند. این جوانان عبارت بودند از : جیلانی باختری، ببرک، سید حسن و میرآقا. از چگونگی

فعالیت این چارنفر چنان هویدا بود که دو نفر اول الذکر جدی و سید حسن کمتر جدی و نفر چهارم مثلی که مشابعت کننده سه نفر دیگر خود باشد و در مباحثات نیز کمتر حرف می زد. (جیلانی باختری بعد از فراغت از فاکولته حقوق همکار صمیمی داوود گردید و در وزارت زراعت در زمان وزارت حیدر عدالت مدیر عمومی آن وزارت بود سپس از امتیاز چانس خارج (امریکا) برخوردار و حال هم یکی از مأمورین مهم دولت به شمار می رود و با بپرک خویشاوندی نزدیک دارد. بپرک نیز به عنوان ترجمان انگلیسی چند وقت همکار نزدیک همراه عدالت وزیر زراعت بود و روی "ریفورم ارضی" که داوود خان آرزوی آن را داشت مشترکاً کار می کردند. سید حسن بعد از فراغت تحصیل از فاکولته حقوق رأساً به صدارت عظمی به حیث معاون مدیر قلم مخصوص (حسن شریک) اجرای وظیفه می کرد و اما میرآقا به چوکی های بلند نرسید و به ضد قاجاقبرهای غیر دولتی مبارزه می کرد تا صحنه فعالیت قاجاقبران دولتی را آماده سازد که این وظیفه را از تماس نزدیک خود با فامیل رسول جان رئیس ضبط احوالات اشغال کرده بود.)

بپرک با همین سه رفیق خود قبل از انتخابات از طرف عصر به جریده وطن آمد و همراه آقای "غبار" و آقای "فرهنگ" که در جریده وطن عقب یک میز نشسته بودند، به مباحثه پرداختند و عزم جزم خود را به طرفداری شان در انتخابات ابراز کردند. آقای غبار چنان حرف زدند که گویا هنوز انتخابات هم نسبتاً دور است و هم فیصله نشده است که دوباره کاندید شوم یا نشوم، ببینم که حکومت در این انتخابات چه معامله خواهد کرد حالا تقریباً پیش از وقت خواهد بود که ما بگوئیم که حکومت با زور سرنیزه انتخابات را دائر خواهد کرد یا مثل دوره گذشته تقریباً بدون مداخله انتخابات صورت خواهد گرفت. در آینده قریب این موضوع روشن خواهد شد.

گویا از گفت و شنود آقای بپرک چنان معلوم می شد که شاید آنها خبر بوده باشند که در انتخابات دوره هشتم حکومت مداخله خواهد کرد و چنان هم شد.

آقای "فرهنگ" به صورت جدی و بی پرده به "بپرک" گفت که ما نمی توانیم به همکاری شما اعتماد نمائیم زیرا خود شما با داوود خان همکاری دارید حالا این همکاری شما به نظر من عجیب می آید.

اما آقای بپرک به جهت این که روی این ادعای آقای فرهنگ روشنی انداخته باشد گفت "درست است که مرا هم به جمعیت "پشتون" دعوت نموده بودند و به کارته چهار در یکی از خانه ها رفته بودم که اعضای آن "جمعیت" نشسته بودند و مرانامه آن را به من دادند، وقتی که مرانامه آن "جمعیت" را خواندم چون تنها از قوم پشتون و پشتونخواهی طرفداری شده بود من به ضد آن از جای خود بلند شدم و بیانیه ای دادم که از این مرانامه بوی فاشیستی می آید. من قبول ندارم و در اخیر مرانامه را پاره پاره کردم، چند نفر در آن زمان می خواستند بالای من حمله کنند، از راه کلکین خانه، خود را به حویلی انداختم و فرار نمودم و از آن به بعد در آنجا نرفته ام."

آقای فرهنگ سپس روی خود را به طرف سامعین گشتانده علاوه کرد که "یک روز بپرک خان به تنهایی نزد ما در همین دفتر جریده وطن آمده و گفت که "من می خواهم در حزب وطن شامل شوم" اما ما به این درخواستی او جواب رد دادیم، علت آن این بود که آقای بپرک خان چنانچه خودش گفت که در "جمعیت" شامل بوده لذا ما نتوانستیم او را در عین حال در "حزب وطن" نیز بپذیریم. در اخیر کلام خود، دوباره به بپرک چنین گفت که حالا ما چطور قبول کنیم که شما حقیقتاً مرانامه حزب یا جمعیت "پشتون" را پاره کرده اید، در حالی که تا حال کدام اثباتی برای ادعای شما و برآمدن از آن را در دست نداریم، چطور شما را به حزب "وطن" داخل کنیم و چطور می توانیم همکاری شما را در انتخابات به طرفداری آقای غبار قبول کنیم" اما رفیق های بپرک در اثنای صحبت از بپرک طرفداری می کردند که گویا ادعای بپرک خان صحیح بوده باشد. خلاصه تا جائی که آخر الامر در آن حال معلوم شد که تلاش آنها جهت همکاری جائی را نگرفت، زیرا آقای غبار به صورت محتاط و خود دار و آقای فرهنگ لچ و برهنه بعضی موضوعات را طرح می کردند که گویا "بروید پشت کار تان چال حضرت والا نمی گیرد."

در آن محفل دونفر از طرفداران داکتر **محمودی** فقید نیز حضور داشتند و می خواستند روی انتخابات آینده صحبتی نمایند اما به تحلیل مختصر اوضاع که از طرف آقای **غبار** بیان گردید کفایت کردند و طوری گمان می شد که نسبت موجودیت **ببرک** و رفیقان وی، فضاء مساعد نیست و ضمناً حاجی **خالق خان** دوستانه و محترمانه که شیوه خاص او بود، مداخله نمود و به قناعت حاضرین پرداخت.

گرچه این چهار نفر قبلاً پائین شده بودند و طرفداران داکتر **محمودی** فکر می کردند که شاید آنها رفته باشند، هنگامی که پائین شدند، معطل مانده بودند و آنها را گرفته با خود بردند و در بین راه نیز این مفکوره همکاری در انتخابات را در میان گذاشته و چون صحبت به درازا کشید، روی این موضوع طرفداران داکتر **محمودی** پیشنهاد کردند که پس بهتر است یکبار با داکتر **محمودی** نیز روی این صحبت شود که آیا این نظر شما مورد پشتیبانی ایشان قرار می گیرد یا خیر؟ و قرار گذاشته شد که در معاینه خانه داکتر **محمودی** فقید بروند.

بناءً روزی در معاینه خانه **محمودی** نیز تشریف آوردند، اما داکتر **محمودی** با جدیت خاصی که داشتند همکاری آنها را رد کردند و علاوه کردند که من خبر هستم که شما با داوود خان رفت و آمد دارید، شب نزد او می روید و روز ها به این در و آن در سر می زنید و طبل همکاری را در انتخابات به طرفداری ما می کوبید... در اخیر کلام برایشان گفتند بروید ما به همکاری شما ضرورت نداریم. اوضاع **ببرک** از نظر قیافه تغییر کرده بود اما در مقابل جوابی که قابل شنیدن باشد، نداشت.

بعد از چند روز به صورت غیر مترقب فعالیت همکاری آقای **ببرک** "کارمل" عود کرد و نزد چند نفر از دوستان آقای **غبار** و **محمودی** فقید مراجعت نمود و دوباره عزم جزم خود را ابلاغ کرد. هنگامی که این پیشنهاد او به داکتر **محمودی** گفته شد، داکتر **محمودی** بنابر مشورت قبلی با دوستانش پیشنهاد او را تأیید کرد، گفت "خوب است پس باید شما امتحان بدهید و بالای دکه دریا ایستاده شوید و علناً داوود خان را با دارودسته اش "جمعیت مخفی پشتون" و سازمان علنی اش "کلوب ملی" را معرفی و افشاء نمائید و مردم را از مرام شوم فاشیستی شان مطلع سازید، در اینصورت البته ما کدام گفت و گوی نداریم". **ببرک** نیز این موضوع را قبول کرد.

اما چنانچه رویداد نشان داد که **ببرک** قطعاً در هنگام مظاهره از این موضوع تعهد کردگی خود یادآوری نکرد، بنابراین موقف او همچنان که در سابق بود همانطور ماند.

ادامه دارد